

اسلوب منطوق و مفهوم و نقش آن در تبیین معارف قرآنی

داوود معماری*

استادیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی^(ع)، قزوین

سجاد ابراهیمی**

دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه بین‌المللی امام خمینی^(ع)، قزوین

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۶/۰۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۰۹)

چکیده

از آنجا که قرآن کریم آخرین کتاب آسمانی و معارف آن برای همه زمان‌هاست. از این رو، علاوه بر معنای ظاهری، دارای لایه‌های عمیق باطنی نیز می‌باشد که پی بردن به آنها اسلوب و روش خاص خود را می‌طلبد. یکی از این روش‌ها، اسلوب منطوق و مفهوم است. منطوق یعنی معنایی که به صراحت می‌توان از آیات برداشت کرد؛ به عبارت ساده‌تر، منطوق همان معنای ظاهری آیه است که با دلالت‌های متفاوتی بیان می‌شود. مفهوم یعنی معنایی که در کلام بیان نشده است و تنها از ساختمان ترکیبی کلام می‌توان آن را فهمید که شامل مفهوم موافق و مفهوم مخالف است. در مفهوم موافق حکم، از نظر سلب و ایجاب موافق منطوق است و در مفهوم مخالف، برعکس. پس می‌توان گفت که عبارت‌های قرآنی معانی باطنی متعدّد دارند و آنها نیز مراد الهی هستند که در پرتو شناخت این روش‌ها و آگاهی از تفاوت نحوه این دلالت‌ها در جملات قرآنی است که کارایی مفسر در به‌دست آوردن مدلول آیات بیشتر خواهد شد.

واژگان کلیدی: اسلوب، منطوق، مفهوم، دلالت، مدلول قرآنی.

* E-mail: memari@ikiu.ac.ir

** E-mail: ebrahimi.sjd@gmail.com (نویسنده مسئول)

۱- مقدمه

قرآن کریم حقیقتی متعالی است در لوح محفوظ و کتاب مکنون که برای امکان برقراری ارتباط با انسان از آن مرتبه عالی تنزل یافته است و در قالب الفاظ و عبارات زبان بشری ریخته شده است و زبان بشری به علت نواقص و محدودیت‌هایی که دارد نمی‌تواند گویای آن معانی عمیق و عظیم باشد. برخی از مطالب و حقایق قرآنی در پس پرده ابهام یا اجمال و یا مثل و استعاره بیان شده‌اند. برای دستیابی به معانی واقعی باید به وسیله‌ای این حجاب‌ها را کنار زد و معنای واقعی را دریافت. بنابراین، شناخت مفاهیم و معانی قرآن ضروری است.

در اسلوب منطوق و مفهوم، خداوند ابتدا معنای مورد نظر خود را که یک معنای کلی است، به صورت منطوق بیان می‌فرماید و آنگاه با روش مفهوم موافق و مخالف، امری که برای جامعه اسلامی مهم و حیاتی است، گوشزد می‌کند که این امر مخالف آن حکمی است که در منطوق گفته بود و از این طریق، خداوند تمام ابعاد سخن خود را کامل می‌کند.

با توجه به بررسی‌های انجام شده، پیرامون منطوق و مفهوم در قرآن، تحقیقات جامعی صورت نگرفته است و کتاب‌های علوم قرآنی، علم اصول، کتب بلاغت و آیات الاحکام از جمله الإقتان فی علوم قرآن سیوطی، مباحثی در علوم قرآن از صبحی صالح، مبانی استنباط حقوق اسلامی از ابوالحسن محمدی، اصول فقه محمدرضا مظفر و ... به منطوق و مفهوم به صورت پراکنده پرداخته‌اند و از محمدعلی خالدیان و سیدجعفر بوشهری دو مقاله تحت عنوان «منطوق و مفهوم» در نشریه کانون و کلا منتشر شده که در رابطه با علم اصول است و کمتر به تأثیر آن در تبیین معارف الهی پرداخته شده است. در مقاله حاضر سعی شده که با بهره‌گیری از منابع موجود، اسلوب منطوق و مفهوم در قرآن در ابعاد مختلف و به شکل جامع‌تری به تصویر کشیده شود.

۲- معنای لغوی منطوق و مفهوم

«منطوق: یعنی مدلول منطوقی و آنچه از محل نطق فهمیده می‌شود که در اصطلاح اصولی، مقابل «مفهوم» است» (دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۲: ۱۲۸۹)، «نَطَقَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ نَطْقًا، وَ هُوَ مِنْطِقٌ بَلِيغٌ» (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۵: ۱۴۴)؛ «منطوق در اصل از «نطق» مشتق شده که در عرف سخن صداهای جداجدایی است که زبان آن را آشکار می‌کند و گوشها آن را می‌شنوند و حفظ می‌کنند» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۳۵۴)؛ «الفاء و الهاء و المیم علم الشیء، کذا یقولون أهل اللغه و

فَهْمٌ: قَبِيلَةٌ. «ابن فارس» نیز «مفهوم» را از ریشه «فهم» می‌داند و آن را علم به چیزی معنا کرده است و این معنا را به لغت‌شناسان نسبت می‌دهد» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵: ۴۴۱)؛ «الفهم: معرفتک الشیء بالقلب. فَهْمَةٌ فَهْمًا وَ فَهْمًا وَ فَهَامَةٌ: عَلِمَهُ. فهم را علم به چیزی از راه قلبی می‌داند» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰: ۳۵۴)؛ «فهم: علم و دانستن. «فَهْمَةٌ فَهْمًا عَلِمَهُ وَ عَرَفَهُ بِقَلْبِهِ» و آن متعلق به معانی است، نه ذوات. گویند «فَهْمَتُ الْكَلَامِ»، ولی «فَهْمَتُ الرَّجُلِ» صحیح نیست، بلکه «عَرَفَتُ الرَّجُلَ» درست است (أقرب)» (فَرَشِي، ۱۳۷۱، ج ۷: ۷۹).

۳- منطوق و مفهوم در اصطلاح

«منطوق آن است که لفظ در محلّ نطق و گفتار بر آن دلالت کند» (سیوطی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۰۷)؛ «در تعریف منطوق به نظر رسیده است که تلفظ آیه به تنهایی روزنه‌ای است که ما را به دلالت آیه رهنمون می‌گردد» (صالح، ۱۳۷۹: ۴۳۲). مقصود اصولیون از «منطوق» معنایی است که خود لفظ ذاتاً بر آن دلالت کند، آنگونه که لفظ گفته شده آن معنی را حاوی و قالبی برای آن باشد. بنابراین، معنی از باب نامگذاری مدلول به اسم دال، منطوق نام گرفته است؛ یعنی «معنی» را که مدلول است به «منطوق» که لفظ دال است نامگذاری کرده‌اند (مظفر، ۱۳۷۱: ۱۰۷-۱۰۹).

«مفهوم عبارت است از معنایی که در کلام بیان نشده، ولی با توجه به ساختمان ترکیبی آن فهمیده می‌شود و موضوع آن نیز در جمله ذکر نشده است» (محمّدی، ۱۳۶۸: ۶۹). مفهوم عبارت است از «آن مدلول التزامی که بیانگر این نکته باشد که اگر بعضی از قیدهایی که مدلول مطابقی را مقید کرده، از بین رود و مختل گردد، حکم منطوق نیز منتفی خواهد شد؛ یعنی انتفای قید، موجب انتفای حکم خواهد بود» (صدر، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۰۰).

۴- اسلوب منطوق

قرآن کریم یک معجزه ادبی است، به طوری که فصیح بودن آن در حدّ اعلای فصاحت و بلیغ و رسا بودن آن نیز کامل است، به طوری که قبل و بعد از ظهور اسلام، هیچ شعر یا خطبه و کلام عربی به پایه آن نرسیده، لذا دانشمندان علوم قرآنی و علم اصول برای درک و فهم حقایق لغوی و شرعی آیات قرآن، دلالت‌هایی را که از لفظ دریافت می‌شود، با عناوین «نص»، «ظاهر»، «مجمل»، «مؤول»، «مطابقی»، «تضمّنی»، «التزامی»، «مدلول «اقتضا»، «تنبیه» و «اشاره» ذکر کرده‌اند.

۴-۱) دلالت نص

«عبارت از آن لفظ یا عبارت قرآنی است که افاده معنایی کند که غیر آن به هیچ وجه محتمل نیست و فقط یک معنا را محتمل باشد و بر غیر آن منطبق نگردد» (خرم‌شاهی، ۱۳۷۷: ۱۰۷)؛ «هر گاه دلالت کلام بر معنی مراد طوری واضح و آشکار باشد که احتمال معنای دیگری در آن نرود، آن را نص گویند» (فتح الهی، ۱۳۸۹: ۳۸۷)؛ مثال قرآنی: ﴿...فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ...﴾ (البقره/۱۹۶). در تفسیر این آیه آمده است: «قربانی حجّ تمتّع، بدون تردید و اختلاف واجب است، به نصّ آیه کریمه، ولی اختلاف در این است که آیا قربانی، خود یکی از اعمال است یا جبران و فدیّه می‌باشد. به عقیده ما (شیعه) خود قربانی یکی از اعمال مستقلّ حج است و این آیه راجع به کسی است که قربانی پیدا نکند: ﴿فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ﴾. لذا حج کننده باید سه روز در حج، یعنی روز هفتم، هشتم و نهم ذی‌الحجه را روزه بگیرد - که ما بر این عقیده هستیم - اگر در اوّل دهه ذی‌الحجه هم روزه بگیرد نیز کافی است، ولی اگر روز هشتم و نهم را روزه گرفت، یک روز باقیمانده را بعد از «ایام تشریق» باید قضا کند و اگر هشتم هم روزه نگرفت باید پس از «ایام تشریق» سه روز به دنبال هم روزه بگیرد» (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۲۴۵-۲۴۴)؛ «لذا، این نصّ قرآنی، فقط افاده یک معنا می‌کند و آن «یک دهه کامل» است و امکان ندارد که از الفاظ آیه، جز تمام روزهای دهگانه که آیه ناطق بدان است و نص در آن است، احتمال دیگری داده شود. چنانچه ملاحظه می‌شود، نصّ و منطوق قرآنی به تمام معنای آن دلالت می‌کند و دلالت آن با معنایش مطابقت حقیقی دارد، به گونه‌ای که هر معنای دیگری که کمتر از «ده» است، به نسبت این آیه، نوعی مجاز است» (خرم‌شاهی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۱۶۲).

۴-۲) دلالت ظاهر

«هرگاه دلالت کلام بر معنای مراد به آن درجه از وضوح و قطعیت نرسیده باشد که دو معنا از آن محتمل گردد. در این صورت، معنای راجح را ظاهر گویند» (فتح‌اللّهی، ۱۳۸۹: ۳۸۷). بنابراین، «ظاهر» معنایی است که از لفظ به ذهن متبادر می‌شود. حال آنکه از سیاق آن معنای دیگری مورد نظر است و در عبارت آن قرینه‌ای وجود ندارد که به آن معنا دلالت کند. مثال قرآنی آن چنین است: ﴿...وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ...﴾ (البقره/۲۲۲). «بدیهی است که «طهارت» بر معانی

«انقطاع حیض، غسل و وضو» دلالت می‌کند. اما دلالت آن بر «غسل» روشن‌تر و غالب‌تر است. بنابراین، «غسل و وضو» راجح و «انقطاع حیض» مرجوح است» (سیوطی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۰۸)، «لذا جهت تأیید این گفته، نظر مفسران شیعی را ذکر خواهیم کرد: «(طهر و تطهّر) هر دو به معنی پاک شدن است، ولی به قرینه ﴿... وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا...﴾ و اگر جُنُب باشید، خود را بشوید (و غسل کنید)﴾ (المائدة/۶)، «می‌شود گفت: مراد از «طهر»، «انقطاع حیض» و پاک شدن از آن و مراد از «تطهّر»، «غسل کردن» است؛ یعنی به آنها نزدیک نشوید (مقاربت نکنید) تا از حیض پاک شوند» (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷: ۴۱۰).

«در قرائت کلمه «یطهّرن» بعضی با تشدید و بعضی بدون تشدید خوانده‌اند که معنای آن در دو صورت فرق می‌کند. اگر بدون تشدید باشد (يَطْهَرْنَ)، به معنای پاکی و تمام شدن خون است نه غسل کردن، ولی اگر با تشدید خوانده شود (يَطْهَرْنَ)، معنای آن غسل کردن می‌باشد که مذهب ما (شیعه) و عقیده «مجاهد» و «طاووس» بر همین است» (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۳۰۷).

۴-۲-۱) تفاوت نص با ظاهر

اختلاف میان «نص» با «ظاهر» در این است که «نص» فقط دارای یک معنا می‌باشد، حال آنکه «ظاهر» چنین نیست؛ به عبارت دیگر، فرق «نص» و «ظاهر» در این است که معنایی که از «نص» استفاده می‌شود، مقصود اصلی شارع است، ولی معنایی که از «ظاهر» به دست می‌آید، مقصود اصلی شارع نیست، بلکه آن را به صورت فرعی و جنبی در راستای زمینه‌سازی برای القای معنای اصلی قصد نموده است.

۴-۳) دلالت مؤول

«آن لفظ قرآنی است که در اثر وجود دلیلی از معنای راجح منصرف به معنایی دیگر است. پس مؤول را نمی‌توان حمل بر ظاهر کرد، بلکه منصرف به معنایی است که از سیاق فهمیده می‌شود» (خرّمشاهی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۱۶۲)؛ «زیرا ظاهر آن که محال است، رجحان عقلی ندارد و معنای دیگری که سیاق آن را مشخص می‌کند، دارای رجحان است، به طوری که گویی خود لفظ می‌خواهد همان معنا را گویا شود و بازگو کند» (صالح، ۱۳۷۹: ۴۳۲). مثال قرآنی آن چنین است: ﴿وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ...﴾ (الإسراء/۲۴). «همانگونه که ملاحظه می‌شود، منطوق

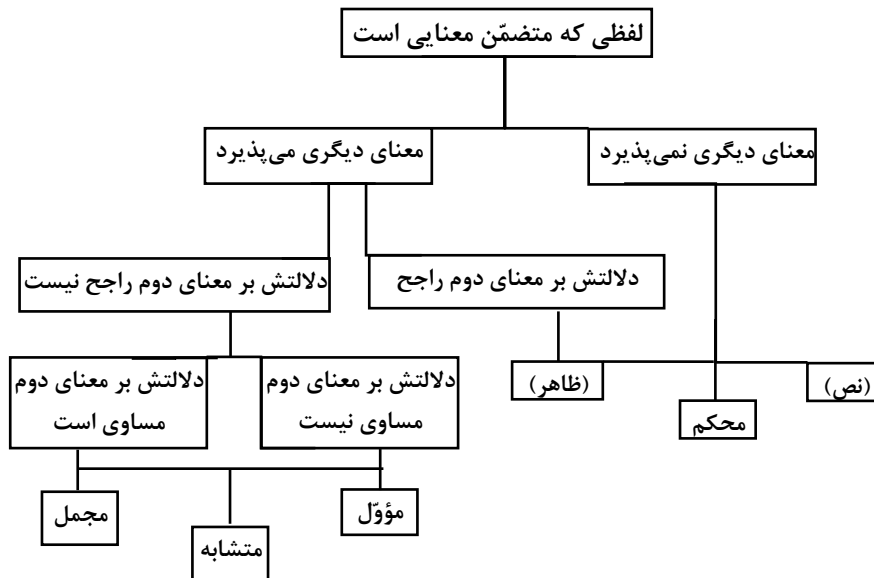
این آیه حمل بر معنای مرجوح شده است؛ یعنی به تواضع و فروتنی و حُسن خلق و رفتار نیکو. به بیان دیگر، از معنای راجح که همان گستردن بال ذُل بر پدر و مادر است و - محال است آن را بر ظاهرش حمل کنیم - به معنای مرجوح منصرف گشته است و دلیل این امر آنکه محال است انسان دارای بال باشد» (سیوطی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۰۸).

«کلمهٔ «خفص جناح» (پر و بال گستردن) کنایه است از مبالغه در تواضع و خضوع زبانی و عملی است و این معنا از همان صحنه‌ای گرفته شده که جوجه بال و پر خود را باز می‌کند تا مهر و محبت مادر را تحریک نماید و او را به فراهم ساختن غذا وادار سازد و از همین‌روی، کلمهٔ جناح را مقید به ذلت کرد» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۱۱۰). در تفسیر نور آمده است: «فرزند در هر موقعیتی که هست، باید متواضع باشد و کمالات خود را به رُخ والدین نکشد؛ ﴿وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ﴾ تواضع در برابر والدین باید از روی مهر و محبت باشد، نه ظاهری و ساختگی‌ها برای گرفتن اموال آنان. ﴿وَإِخْفِضْ لَهُمَا... مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ فرزند باید نسبت به پدر مادر هم متواضع باشد، هم برایشان از خداوند رحمت بخواهد» (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۷: ۴۳).

۴-۴) دلالت مجمل

گاهی لفظ به طور مساوی و مشترک بر دو معنای حقیقی یا یک معنای حقیقی و یک معنای مجازی دلالت می‌کند و حمل لفظ بر هر دو معنا نیز صحیح می‌باشد. این نوع لفظ را مجمل خوانند و ما مجاز هستیم آیه را به هر دو معنای آن حمل کنیم، خواه معتقد به جواز استعمال لفظ در هر دو معنای آن باشیم، خواه نباشیم؛ زیرا در صورتی که معتقد به جواز استعمال لفظ در هر دو معنای آن باشیم، فرض می‌گیریم که خداوند با آن لفظ مجمل دو بار به مخاطب خود خطاب و در مرتبهٔ اول، یک معنا را و در مرتبهٔ دوم، معنای دیگر را قصد کرده است. مثال قرآنی آن چنین است: «...وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ...» (البقره/ ۲۸۲)؛ «در این آیه فعل «لَا يُضَارَّ» مشترک میان دو صیغهٔ معلوم و مجهول و محتمل هر دو معناست. در صورت نخست، معنای آیه این است که کاتب و شاهد به صاحب حق ضرر نرسانند و برخلاف حق کاتب کتابت نکند و شاهد شهادت ندهد و در صورت دوم، معنای آیه این است که صاحب حق (طرفین معامله) به کاتب و شاهد ضرر نزنند؛ یعنی به گونه‌ای این دو را وادار به کتابت و شهادت نکنند که به آنها ضرر بخورد؛ مثلاً در اوج کار و فعالیت کاتب و شاهد از آنان درخواست نکنند که به کارشان رسیدگی کنند و در نتیجه، از کار خود باز مانند و یا اگر دعوت کردند، حق‌الکتابه و حق‌الشهادت بپردازند» (سیوطی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۹۰).

نمودار زیر بیان‌کننده توضیحات ارائه شده است:



۴-۵) منطوق صریح (مدلول مطابقی، تضمینی، التزامی)

۴-۵-۱) دلالت مطابقی

«دلالت لفظ بر تمام مفاد موضوع‌له را دلالت مطابقی گویند. بسیاری از الفاظ قرآن کریم دارای دلالت مطابقی است؛ مثلاً مفهوم آیه شریفه ﴿...أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴾ (الدخان/ ۳۷)، به دلالت مطابقی آن است که ما همه ایشان را بدان دلیل که گنهگار بودند، نابود کردیم.

۴-۵-۲) دلالت تضمینی

دلالت لفظ بر یک قسمت از موضوع‌له را دلالت تضمینی گویند؛ مثلاً در آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟!﴾ (الصّف/ ۲)؛ «از آن رو که لفظ «الَّذِينَ آمَنُوا» بر جزء معنای خود یعنی کسانی که گفتارشان مطابق کردارشان نیست، دلالت دارد، به آن دلالت تضمینی می‌گویند» (محمدی، ۱۳۶۸: ۶۶).

۴-۵-۳) دلالت التزامی

«دلالت لفظ را بر معنایی که از موضوع له خارج بوده، اما ارتباط و ملازمه بین موضوع له و آن معنی برقرار است، دلالت التزامی گویند؛ مثلاً در آیه شریفه ﴿...مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ...﴾ (هود/۲۰) از آن رو که همه آدمیان - به استثنای کران - استطاعت شنیدن را دارند، اما بعضی از ایشان نمی‌توانند - پس از شنیدن - آن را بپذیرند، می‌گویند: «سمع به لازمه معنای خود، یعنی قبول، دلالت دارد» (پهلوان، ۱۳۸۰: ۹۵). بنابراین، معنایی که فوراً از کلام فهمیده می‌شود، اگر بر تمام و کُلّ لفظ دلالت کند، آن را «دلالت مطابقی» و اگر جزء کوچکی از کلام را شامل شود، «دلالت تضمّنی» می‌گویند (ر.ک؛ ولایی، ۱۳۷۷: ۲۰۶-۲۰۵).

۴-۶) منطوق غیرصریح (دلالت اقتضاء، دلالت تنبیه، دلالت اشاره)

۴-۶-۱) دلالت اقتضاء

«هر گاه در یک جمله خبری، صدق و راستی گفتار یا در یک جمله انشایی، صحت و درستی آن مقتضی و مستلزم تقدیر گرفتن کلمه‌ای باشد، آن را دلالت اقتضاء گویند؛ مثلاً: «لا ضَرَرَ وَ لا ضَرَارَ فِي الْإِسْلَامِ: ضرر و ضرر رساندن در اسلام نیست». چه صدق این کلام متوقف است بر اینکه «احکام و آثار شرعیّه» در تقدیر گرفته شود تا در حقیقت اینها نفی شده باشند؛ زیرا قطعاً ضرر و ضرار در میان مسلمانان وجود دارد. بنابراین، نفی ضرر به اعتبار نفی آثار شرعی و احکام آن است. مثال دیگر: ﴿وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ...﴾ (یوسف/۸۲). می‌دانیم که از «قریة: ده» نمی‌توان سؤال و پرسش نمود و برای درستی کلام ناچار باید کلمه «أهل» را تقدیر گرفت. این چیزی است که خود کلام اقتضاء دارد که بدین ترتیب، از باب «حذف مضاف» می‌شود. باید توجه داشت که دلالت اقتضاء در عین حالی که از دلالت‌های التزامی است، مقصود متکلم نیز می‌باشد و این معنا به خوبی از مثال زیر که از باب دلالت اقتضاء شمرده شده، روشن می‌شود: «إِشْتَرِ بِمَالِي هَذِهِ طَعَامًا لِنَفْسِكَ: با این مال من برای خودت غذایی بخر»؛ زیرا فقها (شهید ثانی، مسالک، احیای موات) می‌گویند در این مورد باید مقصود متکلم این باشد که یا این مال را به تو می‌بخشم یا قرض می‌دهم و آن مال به نحوی به مخاطب منتقل می‌شود تا او بتواند برای خودش با آن چیزی بخرد» (مظفر، ۱۳۷۱: ۱۰۹-۱۰۷).

۲-۴-۶) دلالت تنبیه

«عبارت از این است که کلام دارای دارای قیدی است و به نظر می‌رسد آن قید، علت حکم است و گرنه نباید ذکر شود؛ به عبارت دیگر، هرگاه حکمی بر وصف و علتی مترتب باشد، به گونه‌ای که علت آن حکم همان وصف تشخیص داده شود، به آن دلالت تنبیه و ایماء گویند» (ولایی، ۱۳۷۷: ۲۰۶)؛ مانند این حدیث نبوی: «لَا يَقْضَى الْقَاضِي بَيْنَ اثْنَيْنِ وَ هُوَ غَضْبَانٌ قَاضِي نَبَايِدُ فِي حَالِ عَصَابِيَّتِ حُكْمٍ دَهْدُ» (محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۷، ج ۱۰: ۴۹۵۸). از این عبارت فهمیده می‌شود که علت حکم نکردن، خشم و عصبانیت است. این دلالت همچون دلالت اقتضاء است. در این جهت که قصد (شدن دلالت) عرفاً در آن، شرط است، لکن با این فرق که صدق یا صحت کلام بر آن متوقف نیست و تنها با «سیاق کلام»^۲ است که قطع به اراده شدن آن «لازم» حاصل می‌شود یا اراده نشدن آن بعید به شمار می‌رود (برازش، بی‌تا، ج ۲: ۸۴۴).

۳-۴-۶) دلالت اشاره

«هر گاه متکلم برای بیان مقصود خود کلامی را ادا نماید که آن کلام عقلاً افاده معنای دیگری نیز داشته باشد، این نوع افاده و دلالت را، دلالت اشاره‌ای نامند: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ...﴾ ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن فروفرستاده شده است... ﴿البقره/۱۸۵﴾. نیز آیه دیگری فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ ما آن [=قرآن] را در شب قدر نازل کردیم ﴿القدر/۱﴾. لازمه جمع دو آیه این است که شب قدر [قطعاً] در ماه رمضان می‌باشد» (محمدی، ۱۳۶۸: ۶۷).

۴-۴-۶) تفاوت دلالت اقتضاء و تنبیه و اشاره

مدلول سیاقی در دلیل اشاره مقصود متکلم نیست و در دلیل تنبیه و اقتضاء مقصود می‌باشد. حجیت دلیل اقتضاء و تنبیه از جهت ظهور، لفظی است و در دلیل اشاره از باب محاسبه عقلی و داوری خرد است؛ زیرا دلالت لفظیه فرع بر اراده متکلم است؛ به عبارت دیگر، دلالت تابع اراده است. توجه به انواع دلالت فوق، معانی و مفاهیم گسترده قرآن کریم را به دنبال دارد و ما را به مفاهیم و معانی ارزشمند این کتاب آسمانی آشنا می‌سازد.

(۵) اسلوب مفهوم

مفهوم بر دو قسم است: مفهوم موافق و مفهوم مخالف؛ «مفهوم موافق قضیه‌ای است که حکم آن نفیاً و اثباتاً موافق حکم منطوق باشد. مفهوم مخالف قضیه‌ای است که حکم آن نفیاً و اثباتاً مخالف حکم منطوق باشد» (قمی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۷۱). مفهوم موافق را فحوای خطاب یا لحن خطاب و مفهوم مخالف را دلیل خطاب هم می‌گویند.

(۵-۱) اقسام مفهوم موافق

این مفهوم خود بر دو قسم است: «گاهی علت حکم در مفهوم قوی‌تر و شدیدتر از علت حکم در منطوق است، آن را اصطلاحاً قیاس اولویت (فحوای خطاب) نامند، لیکن گاهی چنین نیست و قضیه یک قیاس ساده‌اصولی یا تمثیل منطقی است، «لحن خطاب» می‌نامند.

(۵-۱-۱) فحوای خطاب

مفهوم موافقی است که بهتر است در آن به مفهوم حکم شود نه به منطوق؛ زیرا گاهی علت حکم در مفهوم قوی‌تر و شدیدتر از علت حکم در منطوق است؛ یعنی اگر مفهوم موافق دلالت بر مطلبی داشته باشد که به طریق اولی از سخن مفهوم می‌شود، باید در نظر گرفته شود که اصطلاحاً آن را در علم اصول، «قیاس اولویت» می‌نامند. به عنوان مثال، اگر بگویند: «به گلها دست نزنید» حکم مفهوم آن است که چیدن و پایمال کردن گلها حرام است. بنابراین، اگر معنایی که از آیه فهمیده می‌شود، بر منطوق آن برتری و اولویت داشته باشد، آن را «فحوای خطاب» می‌گویند» (محمدی، ۱۳۶۸: ۷۵)؛ مانند این فرمان حق تعالی: ﴿...فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا...﴾ (الإسراء/۲۳)، «منطوق این آیه همان ﴿...فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا...﴾ و حکم منطوق، همان تحریم تأفف و از خود راندن پدر و مادر و چیزهایی مانند آن که اهانت و آزارش از اف گفتن - که به حکم این آیه، حرام است - شدیدتر است. اما مفهوم این آیه، حرمت و نهی از ضرب و شتم پدر و مادر است که از آن سخنی به میان نیامده است» (سیوطی، بی‌تا، ج ۱: ۱۷۰).

۲-۵) لحن خطاب

«مفهوم موافقی است که حکم مفهوم دلالت بر معنای دیگری بکند که با حکم منطوق برابر و مساوی باشد» (الحسن، ۱۴۰۸ ق: ۲۲۴)؛ مانند این فرموده حق تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾ (النساء/۱۰). در این آیه، خداوند خورنده مال یتیم را از آتش جهنم بیم داده و فرموده است: «کسانی که از اموال یتیمان سود می‌برند و به ناحق و از روی ظلم در ثروت ایشان تصرف می‌کنند...» «منظور از اکل مال یتیم تنها خوردن و بلعیدن آن نیست. علت اینکه از میان منافع مال، تنها خوردن را ذکر فرموده، این است که این فایده غالب‌تر و مهم‌تر است و فواید دیگر تابع آنند. علت اینکه خوردن مال یتیم را مقید ساخته به اینکه ظالمانه باشد، این است که گاهی خوردن آن از روی استحقاق و به عنوان اجرت یا قرض می‌باشد، چنان‌که گذشت و بنا بر این، ظلم نیست و عیبی ندارد» (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۵: ۳۸-۴۱). «صاحب تفسیر المیزان اینگونه بیان کرده است که: از آیه مورد بحث به دست می‌آید که مال خورده شده یتیم در این دنیا، در آخرت به صورت خوردن آتش مجسم می‌شود و شاید منظور آن مفسر هم که گفته: جمله ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾ بر مبنای حقیقت است نه مجاز، همین باشد و اگر مراد او این باشد، دیگر اشکالی که بعضی از مفسران به وی کرده‌اند، وارد نیست. او اشکال کرده که جمله «يَأْكُلُونَ» به قرینه اینکه جمله «سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا» بر آن عطف شده، دلالت بر حال دارد؛ زیرا جمله دوم به خاطر حرف «سین» برای «آینده» است، اگر اولی هم به معنای حقیقتاًکل و برای زمان آینده بود، باید حرف «سین» بر سر آن نیز در می‌آمد، بلکه باید می‌فرمود: ﴿سَيَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾ و چون چنین نفرموده، پس حق این است که بگوییم مراد از جمله «يَأْكُلُونَ» معنای مجازی است و می‌خواهد بفرماید کسانی که اموال ایتام را می‌خورند، همانند کسانی هستند که آتش در شکم خود کنند، این بود خلاصه اشکال آن مفسر و این خود غفلت از معنای تجسم اعمال است، اگر معنای آن را فهمیده بود، این اشکال را نمی‌کرد. اما اینکه فرمود: «وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا» اشاره است به عذاب آخری و کلمه «سَعِير» یکی از اسماء آتش آخرت است و وقتی گفته می‌شود: «صَلَى النَّارِ، يَصَلَى النَّارِ، صَلَى وَ صَلِيَا» معنایش این است که فلان با آتش سوخت و عذاب آن را چشید» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۳۲۲).

۵-۳-۱) حجّیت مفهوم موافق

با توجه به تبیین مفهوم موافق اکنون می‌خواهیم بررسی کنیم که آیا مفهوم موافق در بین دانشمندان حجّت است یا آن را رد کرده‌اند. از این رو، دو نوع مفهوم موافق را از دید دانشمندان مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

«نوع اول مفهوم موافق که مشهور است به قیاس اولویت به عقیده تمام اصولیون حجّت است، تنها از «فرقه ظاهری» نقل خلاف شده است، ولی در نحوه حجّیت آن بحث است: گروهی آن را دلالت لفظی و گروه دیگر آن را دلالت عقلی و قیاس می‌دانند. نوع دوم مفهوم موافق قیاس اصولی، فقهی و تمثیل منطقی است و از نوع قیاس مستنبط‌العلّه می‌باشد که در حجّیت آن بین اصولیون و به خصوص بین شیعه و سنی اختلاف است» (محمّدی، ۱۳۶۸: ۷۳).

۵-۳-۲) اقسام مفهوم مخالف

برای مفهوم مخالف، اصولیون شیعه شش نوع بیان نموده‌اند که عبارتند از: مفهوم شرط، غایت، حصر، وصف، عدد، لقب، زمان، مکان. «از میان مفاهیم یاد شده، مفهوم شرط، غایت و حصر به نظر دانشمندان اصول فقه، حجّت است و مفاهیم دیگر (مفهوم وصف، مفهوم لقب، مفهوم عدد، مفهوم زمان، مفهوم مکان) حجّت نیست» (صادقی، ۱۳۸۶: ۷۰).

۵-۳-۲) تعریف مفهوم شرط

«اگر حکم با یکی از ادات شرط مانند «إن» و «إذا» وابسته به حصول چیزی شود، آن را «مفهوم شرط» می‌گویند. بدین معنا که مشروط جز با حصول شرط حاصل نمی‌شود و اگر شرط از بین برود، مشروط نیز از میان می‌رود؛ به عبارت دیگر، حکم شرعی، یعنی «جزا» وجوداً و عدماً دائر مدار این شرط باشد تا مادامی که این شرط وجود دارد، حکم هم برای موضوع، ثابت باشد و همین که شرط منتفی شد، حکم هم منتفی شود» (محمّدی، ۱۳۶۸: ۷۸)؛ مثلاً: «اگر درس بخوانی، قبول خواهی شد». در این مثال، شرط قبولی، درس خواندن است که با عدم درس خواندن، شرط (قبولی) هم از میان می‌رود و منتفی می‌شود. مثال قرآنی آن چنین است: ﴿...إِنْ تُطِيعُوا تَهْتَدُوا...﴾ (النور/۵۴). منطوق این جمله شرطیه این است که هرگاه انسان‌ها از رسول اکرم (ص) اطاعت کنند، هدایت می‌یابند و مفهوم این جمله شرطیه آن است که انسان‌ها در صورت اطاعت

نکردن از رسول اکرم (ص) گمراه می‌شوند» (اردبیلی، بی‌تا: ۴۸۲). نیز می‌فرماید: ﴿...وَأِنْ كُنَّ أَوْلَاتٍ حَمَلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ...﴾ (الطلاق/۶). منطوق این آیه، مقتضی وجوب انفاق بر زنان باردار مطلقه است که مفسر بزرگ، طبرسی، می‌فرماید: «به علت اینکه عدّه آنها فقط به وضع حمل و زاییدن ایشان منقضی می‌شود، خداوند سبحان امر به انفاق و خرجی دادن بر زن مطلقه آبستن نموده، خواه «رجعیه»^۳ باشد و خواه «بائنه»^۴ و قطع شده» (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۵: ۱۱۰). قرشی نیز سخنی شبیه مرحوم «طبرسی» دارد» (ر.ک؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۱۱: ۲۱۵). «مفهوم مخالف این آیه، مقتضی عدم وجود نفقه بر زنان غیر حامله است؛ زیرا شرط گذاشتن آبستنی می‌رساند که بر زنان مطلقه غیر آبستن انفاق واجب نیست» (خرم‌شاهی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۱۶۳).

۲-۲-۵) تعریف مفهوم غایت

«غایت: یعنی نهایت و انتهای چیزی و «مفهوم غایت» به این معنا است که اگر حکمی را وابسته به حصول غایی سازیم، در این صورت، مابعد آن مخالف ماقبل است؛ یعنی جملات غائیه به وسیله منطوق خود دلالت می‌کنند بر ثبوت «مُعْتَبَاً»^۵ تا زمان حصول غایت» (فیض، ۱۳۶۱: ۲۴۶). قرآن کریم می‌فرماید: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ (التّوبه/۲۹). «منطوق آیه این است که جنگ با اهل کتاب تا هنگامی که با خواری به دست خود جزیه دهند، واجب است. با توجه به آنکه غایت، «حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ...» پس از ذکر لزوم قتال با اهل کتاب بیان شده، استفاده می‌شود که قید حکم است و بر اساس هر دو مبنا، دلالت می‌کند که وقتی اهل کتاب با خواری به دست خود جزیه دهند، کارزار با آنان واجب نیست» (صادقی، ۱۳۸۶: ۷۰).

۱-۲-۲-۵) ادات غایت

«ادات غایت عبارت است از دو حرف «إلى» و «حتى» در عربی و «تا» در فارسی؛ مثلاً اینکه در فارسی گفته می‌شود: «من از قم تا مشهد مسافرت کردم» (صادقی، ۱۳۸۶: ۷۲) یا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ...﴾ (البقره/۲۳۰). منطوق آیه دلالت دارد بر اینکه زن بعد از سومین طلاق نمی‌تواند به شوهر سابق خود برگردد و مفهوم

مخالف آن دلالت بر این دارد که بعد از ازدواج با دیگری، می‌تواند بعد از طلاق، به همسر اول خود بازگردد» (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۳: ۱۸). مثال دیگر: ﴿...ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ...﴾... سپس روزه را تا شب تکمیل کنید...» (البقره/۱۸۷). منطوق آیه یاد شده، وجوب اتمام روزه از صبح صادق تا درآمدن شب است که در این صورت، تقدیر آن چنین است: ﴿ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ مِنَ الْفَجْرِ إِلَى اللَّيْلِ﴾ و مفهوم مخالف آن، عدم وجوب روزه گرفتن در شب می‌باشد که علاوه بر آن، می‌توان این نکته را نیز دریافت که اعمالی که در روز بر روزه‌دار حرام است؛ در شب بر او حلال می‌شود» (خرم‌شاهی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۱۶۳).

۳-۲-۵) تعریف مفهوم حصر

حصر، در لغت به معنی «در مضیقه و تنگنا قرار دادن» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۹۷)، «محدود کردن، احاطه کردن و بسنده کردن است» (دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۸: ذیل حصر) و «حصر در اصطلاح دانش اصول فقه، همان قصر در اصطلاح علم بلاغت است» (مظفر، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۲۷).

۱-۳-۲-۵) ادات حصر

«بیشتر دانشمندان اصول عقیده دارند که واژگان ذیل بر مفهوم حصر دلالت می‌کنند: الف) «بل» اضرابیه. ب) «الّا استثنائیه». ج) «انّما». د) «مقدم شدن ضمیر فصل». ه) «مقدم داشتن معمول». و) «نفی و استثناء».

الف) بَلِ اضرابیه

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾ (الأنبياء/۲۶). منطوق «بل...» این است که فرشتگان، بندگانی ارجمندند و مفهوم آن این است که فرشتگان جز بندگان ارجمند نیستند.

ب) إِلاَّ استثنائیه

﴿فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِلاَّ كَبِيرًا لَهُمْ...﴾ (الأنبياء/۵۸). منطوق آیه این است که حضرت ابراهیم (ع) جز بزرگترشان را ریزیز کرد و مفهوم آن این است که «حضرت ابراهیم (ع) بُت بزرگ را قطعه‌قطعه نکرد» (صادقی، ۱۳۸۶: ۷۲).

ج) إِنَّمَا

این ادات هم مانند کلمه «إلاَّ» ادات حصر است و در لغت فارسی مرادف به صورت یک کلمه ندارد، لذا بدون شک دلالت بر مفهوم دارد، «منتهی در صورتی دلالت بر حصر و مفهوم دارد که در «قصر» صفت بر موصوف استعمال شود؛ مانند قول تعالی: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ...﴾ (الکهف/۱۱۰) که به واسطه ادات إِنَّمَا که بر سر جمله آمده، افاده حصر می‌کند و مفهوم مخالف آن اینکه من غیر بشر نیستم» (اصغری، ۱۳۶۸: ۱۸۱).

د) مقدّم شدن ضمیر فصل

اگر «ضمیر فصل» مقدّم بر خبر شود، از آن افاده حصر می‌شود؛ مانند آیه ﴿فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ﴾ (الشّوری/۹)؛ «تقدیم «هو» در این آیه برای حصر ولایت در خداست» (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۹: ۴۶۲)، «ولی کسی است که در ولایت یگانه است و اعتقاد بر این باشد که تنها او سزاوار ولایت است نه دیگری» (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۵: ۴۸۲)، لذا غیر از خداوند، ولی نیست و تنها کسی که سزاوار ولایت داشتن است، ذات باری تعالی است نه کس دیگری» (سیوطی، بی‌تا، ج ۱: ۱۷۱).

هـ) مقدّم داشتن معمول

«تقریباً اهل بیان متفق هستند بر اینکه مقدّم داشتن معمول، حصر را می‌رساند، خواه مفعول باشد یا ظرف و یا جارّ و مجرور؛ ۰ مانند آیه شریفه ﴿إِنَّا كُنَّا نَعْبُدُ وَإِنَّا كُنَّا نَسْتَعِينُ﴾ (الفاتحه/۵). از مفهوم مخالف این آیه است که درمی‌یابیم عبادت و استعانت منحصرأ برای خداست و نباید جز او کسی را پرستید و جز او از کسی استعانت و یاری جست» (القطنان، بی‌تا: ۲۶۱). «تقدیم مفعول علاوه بر اینکه معنی تخصیص دارد، می‌فهماند که ما به آن اسمی که مقدّم شده، اهمیت بیشتر

می‌دهیم» (شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۸ و زرکشی، بی‌تا، ج ۳: ۲۳۵). در آیه ﴿لِأَلِي اللَّهِ تَحْشَرُونَ﴾ (آل عمران/ ۱۵۸) که جار و مجرور (معمول) مقدم شده و افاده حصر می‌کند که فقط به سوی پروردگار محشور می‌شوید نه کس دیگری.

و) نفی و استثناء

﴿...وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (العنکبوت/ ۱۸) که نفی و استثناء در این آیه شریفه افاده حصر می‌کند و معنای منطوقی آیه چنین است: «فقط ابلاغ پیام بر عهده پیامبر است و معنای مفهومی آن این است که غیر ابلاغ پیام چیزی بر عهده پیامبر نیست» (سیوطی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۱۰).

۴-۲-۵) تعریف مفهوم وصف

«مفهوم وصف» عبارت است از منتفی شدن حکمی که برای موضوع به وصفی ثابت شده هنگام انتفاء آن وصف از آن موضوع؛ یعنی هرگاه موصوفی در کلام ذکر شود که برای آن صفتی بیان شده، سپس حکمی برای آن ثابت گردد، اگر این صفت از موضوع (موصوف) منتفی شد، آن حکم هم از بین می‌رود و باطل می‌شود (ر.ک؛ فیض، ۱۳۶۱: ۲۴۵).

در لسان روایات از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است: «فِي الْغَنَمِ السَّائِمَةِ زَكَاةٌ» در گوسفندانی که تمام سال در صحرا بچرند، زکات واجب است؛ یعنی زکات داشتن در گوسفند، موصوف به سائمه بودن است، کما اینکه معنای منطوق آن چنین است که تا این موصوف (گوسفند) دارای این صفت است (چریدن در صحرا) باشد، دارای این حکم (واجب الزکات) نیز خواهد بود» (شیخ بهایی، ۱۳۸۱: ۱۵۱).

۱-۲-۴-۵) انواع وصف

«منظور از «وصف» تنها جملات صفت و موصوف نیست، بلکه هر جمله‌ای که قیدی را برای موضوعی بیان کند و از آن افاده وصفیت کند، «وصف» نامیده می‌شود که شامل نعت، حال و ظرف خواهد بود» (صالح، ۱۳۷۹: ۴۳۴). در این موضع، برای هر کدام آیه‌ای از قرآن کریم به عنوان مثال ذکر می‌شود.

الف) نعت

﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ * وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾ (الماعون/ ۵-۷). در صورتی که «الذین» صفت برای موصوف «مصلین» باشد، دارای این معنای منطوقی است: وای بر نمازگزارانی که این صفات را دارند، در امر نماز ساهی و ریاکارند و از پرداخت زکات ممانعت می‌کنند و مفهوم آن که با انتفای نعت حاصل می‌شود، چنین است: نمازگزارانی که در امر نماز ساهی و ریاکار نیستند و از پرداخت زکات ممانعت نمی‌کنند، تهدیدی بر ایشان نیست.

ب) حال

﴿...وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ...﴾ ... و در حالی که در مساجد به اعتکاف پرداخته‌اید، با زنان آمیزش نکنید... ﴿(البقره/۱۸۷). این آیه دارای این معنای منطوقی است: در حالی که معتکف در مساجد هستید، با ایشان مباشرت نکنید. اما مفهوم آنکه با انتفای جمله‌ی حالیه حاصل می‌شود، این است: مباشرت در حال غیر اعتکاف منهی نیست» (پهلوان، ۱۳۸۰: ۱۰۲).

ج) ظرف مکان

﴿...فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ...﴾ (البقره/ ۱۹۸). آیه آن ظرف مکانی را که باید ذکر خداوند با ذکر خاصی انجام پذیرد، تعیین کرده است، چنان‌که اگر خداوند را جز در این مکان ذکر گویند، تحصیل چیزی را کرده‌اند که مطلوب نبوده است و امر تعبّدی چون و چرا برنمی‌دارد؛ زیرا اجرای آن به همان نحوی که شارع اراده کرده، دلالت بر طاعت خداوند دارد و افزودن آن مانند کاستن از آن، معصیت است و قرار دادن چیزی است در غیر محلّ آن. لذا آیه دلالت بر وجوب توقّف در مشعرالحرام دارد؛ زیرا ظاهر صیغۀ امر دلالت بر وجوب دارد و چون خدای متعال گفتن ذکر در مشعر را واجب دانسته، وقوف در آن را نیز واجب کرده است» (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۷۵). مفهوم مخالف آن اینکه واجب نیست خداوند را در غیر مشعرالحرام یاد کنید، چون از منطوق آن دریافت می‌شود که ذکر خداوند فقط در مشعرالحرام واجب است و در غیر آن مستحب است.

(د) ظرف زمان

﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ...﴾ (البقره/۱۹۷). این آیه ظرف زمانی احرام بستن حجّاج را تعیین می‌کند که وقت حج ماه‌های معینی است و تغییرپذیر نیست و مقدّم و مؤخّر نمی‌شود؛ مانند اینکه گفته شود: «البرد شهران»؛ یعنی: «وقت سرما دو ماه است» و کسانی که آن را تأخیر می‌انداختند، مورد سرزنش قرار گرفته و آیه کریمه در حق آنان می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ...﴾ (التوبه/۳۷) «نسیء (یعنی ماهی را تغییر و تبدیل کردن به ماهی دیگر و حکم ماه حرامی را در هر سه سال، سالی ده روز به ماهی متأخر انداختن که بدعت زمان جاهلیت بود) افزایش در کفر است (ر.ک؛ طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲: ۲۰۵ و همان، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۵۵).

۵-۲-۵) مفهوم عدد

«اصولیین معتقدند که عدد مفهوم ندارد، مگر جایی که قرینه‌ای وجود داشته باشد؛ از جمله قراین آن است که بدانیم گوینده در صدد بیان حدّ و اندازه حکم است» (کریمی، ۱۳۷۷: ۵۲). آیه شریفه ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ...﴾ (التور/۲) دارای این معنای منطوقی است: حدّ زن و مرد زناکار هر یک صد تازیانه است و مفهوم آن که با انتفای عدد حاصل می‌شود، این است: ایشان را بیشتر و کمتر از یکصد تازیانه نزنید؛ «مثال برای مفهوم نداشتن عدد، حدیث نبوی «أنت بالخيار ثلاث ليالٍ» است که بیشتر فقها خیار شرط را به سه روز محدود نکرده‌اند، اگرچه برخی از فقهای اهل سنت بر این عقیده‌اند» (محمصانی، ۱۳۹۲ق: ۴۶۸).

۵-۲-۶) مفهوم لقب

مقصود از لقب، هر گونه اسمی است که به تنهایی موضوع حکم قرار گیرد؛ مثل «أكرم زيداً» یا «أكرم عالمًا». مسلماً در اینگونه موارد مفهوم وجود ندارد، چون اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند (ر.ک؛ کریمی، ۱۳۷۷: ۵۲).

۱-۶-۲-۵) آیا لقب دلالت بر مفهوم دارد؟

لقب دالّ بر مفهوم نیست، چون نه علت منحصره مطرح است، نه ادوات حصر و نه چیزی که دلالت نماید سنخ حکم اختصاص به زید دارد و تنها در آن قضیه، وجوب اکرام زید بیان شده، نه اینکه غیر از زید وجوب اکرام ندارد و «اکرم زیداً» دلالت بر انتفاء وجوب اکرام غیر زید دارد؛ یعنی غیر از زید کسی نفیاً یا اثباتاً مورد تعرّض و بیان واقع نشده است (ر.ک؛ حسینی قمی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۳۴۹).

نتیجه گیری

منطوق در لغت از نطق گرفته شده است، به معنای صداهاى جداجدایی که زبان آنها را آشکار می کند و در اصطلاح، معنایی است که خود لفظ ذاتاً بر آن دلالت می کند. مفهوم از ریشه «فهم» گرفته شده، به معنی «علم به چیزی داشتن» و در اصطلاح، معنایی است که در کلام بیان نشده، ولی با توجه به ساختمان ترکیبی کلام می توان آن را فهمید. در اسلوب منطوق، خداوند از طریق دلالت (نص، ظاهر، مجمل، مؤول)، منطوق صریح (دلالت تطابقی، تضمّنی، التزامی)، و منطوق غیر صریح (دلالت اقتضاء، تنبیه، اشاره) معنای مورد نظر خود را بیان می کند. در اسلوب مفهوم که شامل مفهوم موافق (فحوای خطاب، لحن خطاب) و مفهوم مخالف (شرط، غایت، حصر، وصف، عدد، لقب) است، تمام ابعاد سخن خداوند کامل می شود. از میان مفاهیم متعدّد برای مفهوم مخالف، مفهوم شرط، غایت و حصر، حجّت است و مفاهیم وصف و عدد و لقب به عقیده اکثر دانشمندان علم اصول حجّت نیست. برخی آیات قرآن علاوه بر معانی ظاهری، معانی باطنی متعدّد دارند و آنها نیز مراد الهی هستند که مفسّر در پرتو شناخت مفاهیم متعدّد و آگاهی از تفاوت آنها می تواند به مدلول آیات پی ببرد و تفسیری صحیح ارائه دهد. منطوق و مفهوم دو صفت هستند برای معنا؛ یعنی می گوئیم معنای منطوقی و معنای مفهومی این جمله چنین است و منظور از مفهوم، مفهوم جمله است نه مفهوم مفرد و چنان نیست که هر جمله ای منطوق داشته باشد، مفهوم هم داشته باشد، در حالی که هر جمله ای مفهوم داشته باشد، قطعاً منطوق هم دارد. در منطوق، حکم به صراحت بیان می شود، ولی در مفهوم چنین نیست، بلکه باید آن را با اندکی تأمل دریافت.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی‌الحجه را از آن روی ایام تشریق گویند که گوشت‌های قربانی را بر مشرقه (نخ یا تاوه یا سنگ‌ها) قرار می‌دهند تا با خشک کردن سرخ شوند یا در آفتاب سرخ شوند (مدیر شانه‌چی، ۱۳۷۸: ۲۲۱).
- ۲- مراد از سیاق، سیر کلی یک جمله یا مجموعه‌ای از جمله‌هاست که از رهگذر آن به مفهوم خاصی به هم می‌رسد (شاکر، ۱۳۷۶: ۲۷۹).
- ۳- طلاق رجعی آن است که بعد از طلاق، مرد می‌تواند به زن خود رجوع کند، بدون اینکه او را مجدداً به عقد درآورد (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۷: ۵۳۶).
- ۴- طلاق بائن آن است که بعد از طلاق، مرد حق ندارد به زن خود رجوع کند؛ یعنی بدون عقد او را به زنی قبول نماید (همان).
- ۵- «مغیبا» به ضمّ میم و فتح غین و یاء مشدّد (بر وزن معما)، حکم یا موضوعی را گویند که دارای غایت باشد؛ یعنی آنچه محدود به آینده شده است (محمّدی، ۱۳۶۸: ۸۰).
- ۶- به نظر برخی از دانشمندان، حصر در اصول فقه اعمّ از قصر در علم بلاغت است؛ زیرا حصر در اصول فقه، شامل استثناء می‌شود، در صورتی که استثناء در اصطلاح اهل بلاغت، قصر نامیده نمی‌شود.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم. ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- ابن فارس، احمد بن زکریا. (۱۴۰۴ق.). *معجم مقاییس اللغه*. چاپ اول. قم: مکتب الاعلام الإسلامی.
- ابن منظور. محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق.). *لسان العرب*. چاپ سوم. بیروت: دار صادر.
- اردبیلی، احمد بن محمد. (بی‌تا). *زبدة البیان فی أحكام القرآن*. تهران: مرتضوی.
- برازش، علیرضا. (بی‌تا). *معجم المفهرس لبحار الأنوار*. تهران: ارشاد اسلامی.
- پهلوان، منصور. (۱۳۸۰). «ترمینولوژی مفاهیم قرآن کریم». *مقالات و بررسی‌ها*؛ میان‌رشته‌ای. دوره ۷۰. صص ۱۰۵-۹۳.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۱۳ق.). *وسایل الشیعه*. به تصحیح ربّانی شیرازی. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

- حسینی قمی، محمد. (۱۳۸۵). *ایضاح الکفایه: درس‌های متن کفایة الأصول حضرت آیه الله فاضل لنکرانی*. چاپ چهارم. قم: انتشارات نوح.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۷). *دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی*. بی‌جا: انتشارات ناهید و دوستان.
- الحسن، خلیفه بابکر. (۱۴۰۸ق.). *مفهوم الموقفة عند الأصولیین. الشریعة و الدراسات الإسلامیة*. العدد ۱۰. صص ۲۶۴-۲۱۱.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۲). *لغتنامه*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق.). *المفردات فی غریب القرآن*. ترجمه غلامرضا خسروی حسینی. چاپ اول. بیروت: دارالعلم.
- زرکشی، بدرالدین. (بی‌تا). *البرهان فی علوم قرآن*. بیروت: المكتبة العربیة.
- سیوطی، جلال‌الدین. (۱۳۸۰). *الاتقان فی علوم قرآن*. ترجمه مهدی حائری قزوینی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- _____ . (بی‌تا). *معتزک الأقران فی إیجاز القرآن*. بیروت: دار الکتب الإسلامیة.
- شاکر، محمدکاظم. (۱۳۷۶). *روش‌های تأویل قرآن*. بی‌جا: انتشارات تبلیغات اسلامی.
- شیرازی، احمد امین. (بی‌تا). *آیین بلاغت*. بی‌جا: انتشارات مؤلف.
- صادقی، حسن. (۱۳۸۶). «تعدد معانی واژه‌ها و عبارات‌های قرآن (۶۷)». *ادیان و عرفان*. معرفت. شماره ۱۲۲. صص ۶۷-۷۸.
- صالح، صبحی. (۱۳۷۹). *مباحثی در علوم قرآن*. ترجمه محمدعلی لسانی فشارکی. چاپ اول. تهران: نشر احسان.
- صدر، محمدباقر. (۱۳۸۶). *علم اصول*. ترجمه نصرت‌الله حکمت. قم: مؤسسه انتشارات دارالعلم.
- طباطبائی، محمدحسین. (۱۴۱۷ق.). *تفسیر المیزان*. چاپ پنجم. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۶۰). *تفسیر مجمع البیان*. چاپ اول. تهران: انتشارات فراهانی.
- _____ . (۱۳۷۷). *تفسیر جوامع الجامع*. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- فاضل لنکرانی، محمد. (۱۳۷۷). *رسالة توضیح المسائل*. بی‌جا. چاپ مهر.

فتح‌اللہی، ابراهیم. (۱۳۸۹). *متدولوژی علوم قرآنی*. چاپ دوم. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).

فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق.). *العین*. چاپ دوم. قم: انتشارات هجرت.

قرائتی، محسن. (۱۳۸۳). *تفسیر نور*. چاپ یازدهم. تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.

قرشی، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *تفسیر أحسن الحدیث*. چاپ سوم. تهران: انتشارات بنیاد بعثت.

قمی، ابوالقاسم. (۱۳۷۸). *قوانین الأصول*. تهران: مکتبه العلمیة الإسلامیة.

کریمی، حسین. (۱۳۷۷). *اصل الأصول*. چاپ اول. قم: انتشارات ناشر.

محمدی ری‌شهری، محمد. (۱۳۷۷). *میزان الحکمه*. چاپ اول. قم: دار الحدیث.

محمدی، ابوالحسن. (۱۳۶۸). *مبانی استنباط حقوق اسلامی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

محمصانی، صبحی. (۱۳۹۲ق.). *النظریة العامة للموجلات والعقود*. بیروت: دار العلم للملایین.

مدیر شانه‌چی، کاظم. (۱۳۷۸). *آیات الاحکام*. چاپ شانزدهم. تهران: انتشارات سمت.

مظفر، محمد رضا. (۱۳۷۱). *اصول فقه (۱)*. ترجمه علی‌رضا هدایی. تهران: انتشارات حکمت.

ولایی، عیسی. (۱۳۷۷). *فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول*. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،

سازمان چاپ و انتشارات.